

جنگ روانی و علم از تباطات: بررسی رابطه نهادهای امنیتی و علوم اجتماعی

• عبدالرسول دیوسالار

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران / adivsallar@ut.ac.ir

چکیده

تحولات نظامی-امنیتی سال‌های منتهی به جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۶۰ میلادی نه تنها تأثیرات شگرفی بر ساخت و رشد علوم طبیعی و فناوری‌های مدرن داشته‌است، بلکه نقش به‌سزایی در شکل‌گیری و تحول گرایش‌های مختلف علوم اجتماعی نیز ایفا کرد. تأثیر نیروهای نظامی بر علوم اجتماعی در سال‌های جنگ سرد به اوج می‌رسد و سپس در سال‌های بعد روندهای جدیدی از ارتباط میان نهادهای امنیتی با علوم اجتماعی برقرار می‌شود. این مقاله به دنبال تبیین این مسئله است که علوم اجتماعی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم چه رابطه‌ای با نهادهای امنیتی برقرار کرد و این رابطه تاکنون چگونه متحول شده و چه تأثیراتی بر ساخت علوم اجتماعی نهاده‌است؟ به این منظور کتاب دانش ارتباطات و جنگ روانی اثر کریستوفر سیمپسون به‌عنوان نقطه آغازین بحث انتخاب شده و یافته‌های وی درخصوص نقش تعیین‌کننده برنامه جنگ روانی دولت آمریکا در شکل‌گیری دانش ارتباطات مدرن به‌عنوان یک مطالعه موردی در زمینه رابطه نهادهای امنیتی با علوم اجتماعی استفاده می‌شود. در ادامه این رابطه در عرصه وسیع‌تری بررسی و تحلیل می‌گردد و سه دوره اصلی در این رابطه شناسایی و تبیین می‌شود. سپس تأثیرات روابط نهادهای امنیتی با پژوهشگران بر ساخت علوم اجتماعی در قالب ۵ تأثیر کلیدی بررسی می‌شود. در پایان توصیه‌های برای ارتقاء رابطه نهادهای امنیتی در ایران با علوم اجتماعی پیشنهاد شده‌است.

کلیدواژه

نهادهای امنیتی، ارتباطات، جنگ روانی، ساخت علوم اجتماعی، سیاست‌گذاری علوم و تحقیقات.



سیمپسون، کریستوفر. (۱۳۹۶). دانش ارتباطات و جنگ روانی در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰. تهران انتشارات علمی و فرهنگی و پژوهشگاه هنر و ارتباطات، ۱۰۰۰ نسخه، ۱۶۰۰۰۰ ریال، شابک: ۹-۹۱۳-۱۲۱-۶۰۰-۹۷۸

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۶۸

۱. مقدمه

نگاه انتقادی به روند تولید علم به‌ویژه از منظر تأثیر ابعاد مختلف قدرت سیاسی بر زمینه‌های تولید دانش، یافته‌های ارزشمندی دربردارد. شاید مهم‌ترین نتیجه نشان دادن وابستگی‌های سیستماتیک علم از جمله علوم اجتماعی به قدرت این باشد که مانع مقدس شدن و تک روایتی شدن علوم اجتماعی می‌شود و زمینه‌های نقد اساسی دانش موجود را فراهم می‌کند. در نقش اساسی نیروهای سیاسی به‌ویژه نهادهای امنیتی در جهش علم فیزیک یا جهش‌های فناوریانه از جمله فناوری اطلاعات کمتر تردیدی وجود دارد. با آن‌که روایت‌های مستدل و متعددی از رابطه متقابل آن‌ها موجود است، اما در خصوص چگونگی تأثیرپذیری علوم انسانی به‌ویژه علوم اجتماعی در موضوعاتی نظیر ارتباطات، توسعه، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی از نهادهای امنیتی عموماً تردیدهایی وجود دارد و فرض استقلال سیستماتیک آن‌ها از این نهادها، قوی‌تر از فرض وابستگی سیستماتیک آن‌ها به این نهادها است.

این مقاله تلاشی است برای پاسخ اولیه به این پرسش که علوم اجتماعی در روند تکامل و رشد خود پس از جنگ جهانی دوم چه نسبتی با نهادهای امنیتی برقرار کردند و چگونه از این نیروها متأثر شدند؟ به این منظور از مرور کتاب دانش ارتباطات و جنگ روانی اثر کریستوفر سیمپسون به‌عنوان یک مطالعه موردی و نقطه آغازین طرح موضوع استفاده شده است. اثر سیمپسون مطالعه دقیق و جذابی است که از زوایای گوناگون تأثیر آژانس‌های نظامی-امنیتی آمریکا در قالب برنامه‌های جنگ روانی بر دانش ارتباطات در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ را بررسی می‌کند. یافته‌های کتاب به‌دلیل روایی و استنادات فراوان یک مطالعه تاریخی-تحلیلی کامل است که به‌سختی نقدپذیر است. مقاله حاضر از مرور مطالعه موردی سیمپسون به‌عنوان نقطه پرش استفاده می‌کند تا به‌کمک آن بتواند بررسی کوتاهی از رابطه نهادهای امنیتی با ساخت علوم اجتماعی ارائه دهد.

در این مقاله ضمن معرفی ایده مرکزی کتاب سیمپسون که متمرکز بر رابطه میان ارتباطات و جنگ روانی است، تلاش می‌کنیم، براساس مطالعه‌ی وی مسئله تأثیر نهاد‌های امنیتی بر علوم اجتماعی را در چارچوب وسیع‌تری بررسی کنیم. به‌همین دلیل مقاله حاضر را نمی‌توان تنها نقد کتاب مذکور دانست. درحقیقت این مقاله علاوه بر آن که مروری بر مهم‌ترین ادعای سیمپسون ارائه می‌کند، تممیم‌ها و فرضیاتی را از درون مطالعه‌ی وی استنباط و آن‌ها را تقویت می‌کند که می‌تواند سوژه مطالعات آتی باشد. به‌این ترتیب، مقاله‌ای که در دست دارید، تنها نقد اثر سیمپسون نیست، بلکه یک بررسی اولیه برای ارزیابی صحت یافته‌های وی در روند عمومی ساخت علوم اجتماعی است. این مقاله کمک می‌کند چشم‌انداز دقیق‌تری از تأثیرپذیری‌های علوم اجتماعی از نهاد‌های امنیتی به‌دست آید. امری که می‌تواند کمک بزرگی به تقدس‌زدایی از علوم اجتماعی باشد.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۶۹

۲. برنامه جنگ روانی دولت آمریکا و رشد علم ارتباطات

مطالعه سیمپسون داده‌های جالبی را که برخی از آن‌ها برای اولین بار از طبقه‌بندی دولت آمریکا خارج شده‌اند، در دسترس قرار می‌دهد که از نقش بسیار پررنگ دولت آمریکا در شکل‌گیری دانش ارتباطات از طریق حمایت‌های مالی و تعریف سوژه‌های مطالعاتی حکایت دارد. سیمپسون معتقد است بدون تزریق منظم پول از طرف آژانس‌های نظامی، اطلاعاتی و پروپاگاندای آمریکایی به بخش‌های پیش‌روی حوزه ارتباطات، احتمال چندان وجود نداشت که تحقیقات ارتباطات به‌شکل امروزی خود درآید (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۳). او معتقد است فهم اولیه از ارتباطات، متأثر از فهم ویژه آژانس‌های نظامی و اطلاعاتی آمریکا بوده‌است که از ارتباطات به‌عنوان ابزاری برای سلطه و اقماع عمومی استفاده می‌کردند. حمایت‌های مالی وسیعی که در دهه ۵۰ میلادی به‌رغم یک میلیارد دلار در سال می‌رسید و شامل موضوعات متنوعی همچون ارتباطات جمعی، افکار عمومی، انسان‌شناسی و حوزه‌های مرتبط می‌شد، سهمی اصلی در شکل‌گیری این روند داشته‌است (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۷). اثر سیمپسون مطالعه روشنگرانه و انتقادی است که مطالعه آن به علاقه‌مندان دانش ارتباطات همچنین کارشناسان روابط سیاسی-نظامی توصیه می‌شود.

ادعای اصلی سیمپسون این است که برنامه جنگ روانی دولت آمریکا که توسط نهاد‌های نظامی-امنیتی به‌ویژه ارتش، سازمان سیا، شورای امنیت آمریکا و آژانس اطلاع‌رسانی دولتی اجرا می‌شد، مهم‌ترین نقش را در رشد علم ارتباطات در آمریکا و تثبیت آن به‌عنوان یک رشته مستقل داشته‌است. این اثرگذاری از دوران جنگ جهانی دوم در قالب پروژه‌های عظیم موسوم به «سرباز آمریکایی» آغاز می‌شود و حداقل تا ۲ دهه پس از پایان جنگ یعنی تا اوایل دهه ۶۰ ادامه می‌یابد. در این

دوره، مهم‌ترین تحقیقات پایه‌ای در علم ارتباطات صورت گرفت و بنیان‌های علم ارتباطات با حمایت نهادهای نظامی-امنیتی بنا نهاده شد. در اولویت قرارگرفتن جنگ روانی به‌عنوان یک روش مؤثر و به‌اصطلاح غیرخسونت‌آمیز در مدیریت تعارضات بین‌المللی، سبب شد که فرصت‌های بدیعی برای رشد علم ارتباطات فراهم آید تا تکنیک‌های عملیات روانی قوی‌تر و مؤثرتری توسعه یابد. درواقع از علم ارتباطات به‌عنوان بستر و زمینه معرفتی تکنیک‌های جنگ روانی حمایت شد و دانش ارتباطات این‌گونه رشد کرد تا جایی که به‌ادعای نویسندگان در مقطعی زور و دست‌کاری نیز به‌عنوان ارتباطات فهمیده می‌شدند و این‌گونه مرز میان عملیات روانی و ارتباطات بسیار کم‌رنگ می‌شد. نظر لاسول درخصوص ماهیت ارتباطات، به‌خوبی جایگاه این علم در عملیات روانی را نشان می‌دهد. لاسول ارتباطات را به‌معنای این‌که چه کسی، چه چیزی را از چه کانالی با چه تأثیری به چه فردی می‌گوید، تعبیر می‌کرد (رک: سیمپسون، ۱۳۹۶: ۴۲). این معنی تقلیل‌یافته از ارتباطات حلقه وصل آن به جنگ روانی را به‌خوبی نشان می‌دهد.

درواقع حمایت نهادهای نظامی-امنیتی از مطالعات ارتباطات اجتماعی به‌واسطه نیازهای این نهادها به یافته‌های پژوهشی بود تا بتوانند روش‌ها و تکنیک‌های مؤثرتری را توسعه دهند و اثربخشی اقدامات خود را ارزیابی کنند. مفهوم جنگ روانی در آمریکا در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ برای برقراری ارتباط میان ۲ مقوله ارتباطات اجتماعی و خسونت به‌کار می‌رفت. شناخت نظام‌های ارتباطی ملی کشورهای هدف، نحوه به‌کارگیری ارتباطات برای دستیابی به اهداف سیاسی و فهم میزان اثربخشی تکنیک‌های عملیات روانی از طریق مطالعه ارتباطات جمعی و افکار عمومی، سوژه‌های اصلی موردنیاز نهادهای نظامی-امنیتی بود که تحقیقات در زمینه آن‌ها حمایت می‌شد. این سوژه‌ها مطالعه طیف وسیعی از موضوعات از ارتباط جمعی، افکار عمومی، روابط عمومی، الگوهای انتشار پیام گرفته تا ساختار سیاسی رژیم‌های اقتدارگرا، گروه‌های مرجع، خرده‌فرهنگ‌ها و رژیم‌های ارتباطات اجتماعی در شوروی و نظایر آن را دربرمی‌گرفتند. سیمپسون در کتاب دانش ارتباطات و جنگ روانی نشان می‌دهد که چگونه نیازهای امنیت ملی آمریکا، نقش مستقیمی در تعریف این موضوعات به‌عنوان مسائل اصلی پژوهشی ایفا کردند.

سیمپسون به‌کمک قانون آزادی اطلاع‌رسانی، به اسناد فوق‌سری مربوط به اوایل ۱۹۴۸ دست می‌یابد که در آن جنگ روانی چنین تعریف شده‌است: «در جنگ روانی همه ابزارهای روانی و فیزیکی (به‌غیراز عملیات متعارف نظامی) به‌کار گرفته می‌شود تا الف) اراده و توان دشمن برای مبارزه را از میان ببرند؛ ب) او را از پشتیبانی گروه‌های بی‌طرف و متحدانش محروم کنند و ج) اراده به پیروزی را در میان

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
و ارتباطاتسال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۰

قوای خودی و متحدان افزایش دهند. این سلاح‌ها فقط به‌واسطه اثری که ایجاد می‌کنند، روانی قلمداد می‌شوند نه به‌خاطر ماهیتشان. در پرتو این نگاه برخی از سلاح‌های مؤثر عبارت‌اند از پروپاگاندا (سفید)، مخفی (سیاه) و خاکستری، براندازی، خراب‌کاری، عملیات ویژه، جنگ چریکی، جاسوسی، فشارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نژادی. این ابزارها از آن رو مؤثر تلقی می‌شوند که ناراضی، بی‌اعتمادی، ترس و ناامیدی در ذهن دشمن ایجاد می‌کنند، نه به این خاطر که خاستگاه آن‌ها به ذهنیت آژانس‌های پروپاگاندا یا جنگ روانی برمی‌گردد» (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۱۳).

تاکتیک‌های جنگ روانی به ۳ سطح سیاه، سفید و خاکستری تفکیک شده بودند. تاکتیک‌های سفید به تبلیغات ساده، شفاف و با تکرار زیاد اطلاق می‌شدند که مراجع رسمی نظیر صدای آمریکا که زیر نظر شورای اطلاع‌رسانی عمل می‌کرد، مسئولیت آن را برعهده داشتند. تاکتیک‌های سیاه بر تبلیغات وحشت‌آفرین و سردرگم‌کننده تأکید می‌کردند. این‌گونه تبلیغات به‌صورت رسمی از سوی دولت آمریکا انکار می‌شد و مسئولیت اجرای آن برعهده سیا بود. تبلیغات خاکستری در جایی بین سفید و سیاه قرار داشت و ارتش عمده مسئولیت آن را پذیرفته بود. در این تقسیم‌بندی سه‌لایه، دانشمندان علوم اجتماعی و ارتباطات نقش پررنگی در پیشنهاد روش‌ها، ابزارها و سنجش اثربخشی اقدامات داشتند.

سیمپسون مدعی است مطالعات ارتباطات اجتماعی، زاده مستقیم برنامه‌های جنگ روانی در لایه‌های سه‌گانه فوق بود. پدران علم ارتباطات از جمله ویلبر شرام، هارولد لاسول، پل لازارسفیلد، رنسیس کیلرت، هادلی کانتربیل، هانس اسپیر و دیگران در حقیقت پیمانکاران طرح‌های دولتی بزرگ جنگ روانی بودند (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۱۸). اثبات این ادعا، از چند مسیر صورت می‌گیرد. تحلیل محتوای فصلنامه‌های معتبر آن دوره و بررسی موضوعی مقاله‌های این فصلنامه‌ها، بررسی تبادلات مالی و بودجه‌های دریافتی پژوهشگران ارتباطات و بررسی ساختارهای نهادی و نحوه عضویت دانشمندان مطرح در کمیته‌ها و نهادهای نظامی-امنیتی روش‌هایی هستند که سیمپسون با استناد به آن‌ها بر ادعای خود صحنه می‌گذارد.

مطالعه دقیق محتویات و تحلیل محتوای مجله روابط عمومی طی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ که معتبرترین مجله علمی آن دوره بود، نشان می‌دهد که چگونه این فصلنامه معتبر به ابزار اصلی انتقال مفاهیم جنگ روانی دولت آمریکا و شکل دادن به سیاست‌های آن مبدل شده بود. سیمپسون مقاله‌های بسیاری را که حاصل پروژه‌های مورد حمایت نهادهای نظامی-امنیتی بودند برمی‌شمارد و با رجوع به نمایه سالیانه این فصلنامه اثبات می‌کند که جریان اصلی مقاله‌های منتشرشده، یافته‌های پروژه‌های دولتی جنگ روانی بوده‌اند. در یکی از این

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۱

مثال‌ها، مقاله‌ای با موضوع افکارسنجی در ایتالیا به این نتیجه رسیده بود که حزب سوسیالیست-کمونیست ممکن است به پیروزی برسد. تطبیق نتایج این مقاله با اطلاعات اخیراً فاش شده در خصوص عملیات سیاه واحد او.پی.سی در سازمان سیا در ایتالیا برای تبلیغ علیه احزاب چپ، به وضوح نشان می‌دهد که مقاله مزبور بخشی از یافته‌های علمی مرحله مطالعاتی عملیات سیاه واحد او.پی.سی بوده‌اند. سیمپسون به همین منوال روند دولتی شدن مقاله‌ها در مجله مرور جامعه‌شناسی آمریکا را نیز بررسی می‌کند و به نتایج مشابهی می‌رسد.

در سال ۱۹۴۷ دفتر هماهنگ‌سازی سیاست‌ها موسوم به او.پی.سی در سیا تشکیل می‌شود. این واحد به‌عنوان نهاد اصلی اجرای عملیات روانی سیاه تا سال ۱۹۵۲ با حدود ۶ هزار نفر کارمند و ۴۷ ایستگاه میدانی به یکی از مهم‌ترین نهادهای حمایت‌کننده از تحقیقات جنگ روانی در آمریکا مبدل شد. بودجه نجومی این واحد بین ۲۴ الی ۸۲ میلیون دلار در سال ۱۹۴۸ برآورد شده‌است که بخش مهمی از آن صرف حمایت از پروژه‌های مطالعاتی می‌شد. دست‌کم یک‌سوم از هیئت تحریریه فصلنامه روابط عمومی از لحاظ مالی به قراردادهای جنگ روانی این واحد وابسته بودند (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۵۶). به این معنی که بخش عمده درآمدهای فردی یا پشتیبانی از طرح‌های حرفه‌ای مهم وی در اصل از تلاش‌های دولت آمریکا برای به‌کارگیری علوم اجتماعی در مأموریت‌های امنیت ملی ناشی شده‌است.

سیمپسون با استناد به طیف وسیعی از شواهد به این نتیجه می‌رسد که در ۱۵ سال اول جنگ سرد، بخش بزرگی از منابع مالی لازم برای تحقیقات دانشگاهی پیرامون روان‌شناسی اجتماعی و جنبه‌های مختلف رفتار ارتباطات جمعی به‌واقع تحت کنترل مستقیم یا نفوذ قدرتمند عده‌ای معدود بود که مشتاقانه از عملیات روانی به‌عنوان ابزار سیاست داخلی و خارجی حمایت می‌کردند. این عده قدرت خود را از طریق مجموعه‌ای از کمیته‌ها و کمیسیون‌های درهم‌تنیده اعمال می‌کردند که درصدد بود بین دانشمندان مطرح از یک‌سو و جامعه نظامی و اطلاعاتی آمریکا از سوی دیگر، پیوند برقرار کند. غیرخودی‌ها راهی به این شبکه نداشتند. سوابق و فرایندهای تصمیم‌گیری طبقه‌بندی می‌شد و در اکثر موارد حتی وجود این نهادهای هماهنگ‌کننده نیز از اسرار حکومتی محسوب می‌شد (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۸۲).

۳. رابطه نهادهای امنیتی با ساخت علوم اجتماعی

تاریخ رابطه میان نهادهای امنیتی با نهاد دانشگاه و پژوهشگران علوم اجتماعی در دوران‌های مختلف شکوفایی علم مدرن دیده می‌شود و محدود به آمریکا نیست؛ اما نقش و اهمیت این نیروها پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در بحبوحه رقابت‌های

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۲

جنگ سرد متحول و به شکل محسوسی چندبرابر شد. در شوروی دانشمندان علوم اجتماعی و حتی مهندسان در میانه مناقشه نظامیان و ایدئولوژی حاکم بر جنگ سرد گرفتار بودند (گراویچ^۱، ۲۰۰۲: ۱۵). این نیروها، هرگونه ساخت مستقلی از علوم اجتماعی را عملاً ناممکن می ساختند. جنگ سرد محدود به مناسبات سیاسی بین المللی نبود، بلکه در مناسبات داخلی هر دو کشور آمریکا و شوروی، فضایی را شکل داد که هرگونه مقاومتی حتی علمی در برابر روند سیاسی، پذیرفته نمی شد. این واقعیت در آمریکا در ماجرای مک کارتیسم به اوج رسید و در شوروی نیز کمیته مرکزی حزب کمونیست و نهادهای اطلاعاتی تا سال ها بدان دامن می زدند.

شاید جدی ترین تلاش های سیستماتیک برای برقراری ارتباطی نظام مند میان اهداف سیاسی و علوم اجتماعی در شوروی سابق صورت گرفته باشد؛ تا جایی که حتی یافته های علوم پایه در غرب نظیر فیزیک و ژنتیک در شوروی با دیده تردید روبه رو بودند و گاهی بی اعتبار تلقی می شدند. منطق حاکم بر این رویه این بود که علوم غربی، بار مشخصی از ایدئولوژی غرب را به همراه دارند و از این رو در اولین اقدام باید آن ها را پاک سازی ایدئولوژیکی کرد (دیوسالار، ۱۳۸۵: ۱۹). تأثیر پذیری علوم اجتماعی شوروی از نیروهای نظامی-سیاسی توسط مطالعات متعددی تأیید شده است. از جمله اوبرازتسوف^۲ (۲۰۰۳: ۵۰) معتقد است که ساختاردهی به مطالعات جامعه شناسی در شوروی توسط نهادهای امنیتی صورت گرفته است.

در آمریکا نیز همان طور که کتاب سیمپسون به خوبی با تمرکز بر یک مطالعه موردی؛ یعنی رابطه علم ارتباطات با جنگ روانی نشان می دهد، ساخت علوم اجتماعی به شدت متأثر از نهادهای امنیتی بوده است. گزارش بنیاد ملی علوم آمریکا نشان می دهد که ارتش در سال ۱۹۵۲ در عمل بیش از ۹۶ درصد از همه بودجه های گزارش شده فدرال برای علوم اجتماعی را تأمین کرده است. این در شرایطی بود که هنوز بودجه های بخش خصوصی و بنگاه های اقتصادی بزرگ به شکل وسیعی به مانند امروز به حوزه مطالعات اجتماعی سرازیر نشده بودند. ضمن این که در آمریکا منابع به ظاهر غیردولتی که توسط بنیادهای مختلف تأمین می شد نیز عموماً در قالب طرح های سری، ریشه در آژانس های نظامی و امنیتی آمریکا داشتند؛ اما علت این سرمایه گذاری عظیم در علوم اجتماعی توسط نهادهای امنیتی چه بوده است؟ ایدئولوژی سیاسی حاکم بر جنگ سرد بی شک یکی از عوامل جدی مداخله نهادهای امنیتی در علوم اجتماعی بود. بسیاری از حمایت ها از علوم اجتماعی به این منظور انجام می شد که این علوم بتوانند، ایدئولوژی سیاسی حاکم و رسمی را در سطح علمی و روشنفکری مطرح سازند، بدان مقبولیت بخشند و بر توان اغنایی آن بیفزایند؛ اما فشار برای همخوانی ایدئولوژیک پژوهشگران علوم انسانی با روایت رسمی، توضیح دهنده علت اصلی گرایش نهادهای امنیتی

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۳

به علوم اجتماعی نیست. مداخلهٔ نهادهای امنیتی در علوم اجتماعی یک دلیل اصلی داشت و آن نیاز این نیروها به تحقیقات علوم اجتماعی برای اجرای صحیح و مؤثر مأموریت‌های‌شان بود. فرماندهان و مسئولان دستگاه‌های امنیتی به این نتیجه رسیده بودند که بسیاری از تصمیمات آن‌ها نیازمند تحلیل مناسبات اجتماعی است و در موارد متعددی فهم بازخورد تصمیمات آن‌ها از طریق مطالعات اجتماعی امکان‌پذیر است. در یک قاعدهٔ کلی و حتی امروزه نیز از برخی گرایش‌های علوم اجتماعی که کاربردهای عملیاتی برای نظامیان می‌یابند و مثلاً می‌توانند آن‌ها را در پیش‌بینی آینده، برنامه‌ریزی نظامی و دیگر انواع کسب شناخت از محیط یاری برسانند، حمایت می‌شود.

جنگ جهانی دوم در شکل‌دهی به رابطهٔ علوم اجتماعی و نهادهای امنیتی یک نقطهٔ عطف بود؛ زیرا سبب شد بسیج منابع در بسیاری از کشورها متوجه جنگ شود و علوم اجتماعی نیز در این میان استثنا نبود. در آمریکا طیف وسیعی از دانشمندان علوم اجتماعی از جمله متفکران سیاسی، اقتصادی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مطالعات خود را بر روی مناسبات نظامی با هدف پشتیبانی از جبهه‌های جنگ متمرکز کردند (سیگال^۲، ۲۰۰۷: ۴۷). وضعیت مشابهی در دیگر کشورها از جمله شوروی نیز حاکم بود تا جایی که در شوروی بسیج پژوهش اجتماعی برای پشتیبانی از جنگ به‌صورت نهادینه‌تر و ساختاریافته‌تری در قالب کمیته‌های پولیتبورو و ک.گ.ب صورت می‌گرفت و اتفاقاً برخلاف آمریکا تلاش جدی نیز برای پنهان کردن این رابطه به عمل نمی‌آمد؛ اما نیاز نهادهای امنیتی به پژوهشگران علوم اجتماعی یک‌سویه نبود، زیرا دانشگاه‌ها، مراکز مطالعاتی و دانشمندان علوم اجتماعی نیز برای پیشبرد تحقیقات خود به حمایت‌های مختلف به‌ویژه حمایت مالی و پشتیبانی‌های لجستیکی نیاز داشتند. به‌ویژه نظامیان و نیروهای امنیتی عموماً از محورهای موضوعاتی حمایت می‌کردند که به‌صورت طبیعی حمایت‌های مالی و توجه کمتری را به خود جلب می‌کرد. به این ترتیب، رابطهٔ متقابل ساختارمندی میان نهادهای امنیتی با دانشگاهیان برقرار شد که تأثیرات عمیقی مشتمل بر تأثیرات فرمی و محتوایی بر جریان تولید علم نهاد و به‌طور کلی روند ساخت علوم اجتماعی را متحول کرد. علم ارتباطات که موضوع مطالعهٔ موردی در کتاب سیمپسون است، بخشی از یک جریان بزرگ‌تر از روابط سیستماتیک میان علوم اجتماعی و نهادهای امنیتی در آمریکا را نشان می‌دهد. مشابه این مطالعه درخصوص رابطهٔ میان سایبرنتیک و علوم رایانه‌ای با نهادهای امنیتی در شوروی توسط اسلاوا جروویچ انجام شده‌است و نتایج مشابهی از تأثیرگذاری‌های عمیق نهادهای امنیتی در جریان تولید علم سایبرنتیک در شوروی را نشان می‌دهد. در آمریکا شواهد فراوانی از نهادینه‌شدن همکاری نهادهای امنیتی و دانشگاه‌ها

وجود دارد و این شواهد به‌ویژه با خروج اسناد طبقه‌بندی‌شده از بایگانی‌های محرمانه دولت ایالات‌متحده روزبه‌روز بیشتر هم می‌شوند. یکی از مهم‌ترین این شواهد، تشکیل کمیته بین‌سازمانی منابع انسانی در ستاد ارتش آمریکا در سال ۱۹۴۷ است که مأموریت داشت هزینه‌های ارتش در حوزه‌های مختلف علوم انسانی را نظام‌مند کند و هماهنگی‌های لازم به‌منظور هزینه مؤثرتر منابع مالی در دانشگاه‌ها و مراکز مطالعاتی را انجام دهد. وزارت دفاع و گروه محدودی از کارآفرینان بانفوذ دانشگاهی، این کمیته را به‌عنوان یک نقطه تماس محرمانه برای شبکه‌سازی دولت و دانشگاه به‌کار گرفتند. در سال ۱۹۴۹، دونالد مارکوئیس استاد دانشگاه میشیگان که در آن زمان رئیس انجمن روان‌شناسان آمریکا بود، همزمان ریاست این کمیته را برعهده داشت (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۷۶). در این کمیته نمایندگان ارشدی از دانشگاه‌های هاروارد، پرینستون، اوهایو، شیکاگو، نیویورک و برون حضور داشتند. این کمیته بزرگ‌ترین منابع مالی تحقیقات در علوم انسانی آمریکا در آن دوره را تأمین، نظارت و هدایت می‌کرد. به‌این ترتیب، الگویی از روابط تنگاتنگ میان متخصصان علوم اجتماعی و نهادهای امنیتی شکل گرفت که با حضور نمایندگانی از هر دو طرف تداوم می‌یافت. اقدامات این کمیته طیف وسیعی از طرح‌های به‌ظاهر خصوصی اما درحقیقت مشترک میان دانشگاه‌ها و مراکز مطالعاتی با ارتش را تعریف کرد و پدید آورد که در روند توسعه علوم اجتماعی در آمریکا تأثیرات مهمی نهاد. پروژه سرباز آمریکایی و طرح تحقیقات روسیه دو نمونه از این قبیل تحقیقات بزرگ بودند که هر یک سالانه اعتباری بالغ بر ۷/۵ میلیون دلار داشتند. دو فراخوان عمومی و بسیار مهم این کمیته که از تحقیقات پیشنهادی علوم اجتماعی حمایت می‌کرد عبارت بودند از فراخوان موسوم به «چالش روسی» و فراخوان «بازگشت به پذیرش ایده‌ها». فراخوان اول در دوره کندی و دومی به درخواست آرتور شلزینگر صادر شده بود.

بررسی ارتباطات مالی میان سیا و ارتش آمریکا با بنیادهای غیردولتی پژوهشی به‌ویژه بنیاد فورد، راکفلر، کارنگی و راسل سیچ نیز نشان می‌دهد که از این مراکز به‌عنوان دومین منبع اصلی تأمین منابع مالی تحقیقات اجتماعی پس از بودجه فدرال، عملاً به‌عنوان مکانیزم پول‌شویی سیا و ارتش استفاده می‌شد تا منابع تأمین مالی تحقیقات پنهان باقی بماند. درحالی‌که در شوروی چنین نهادهای واسطی برای پنهان کردن منابع مالی کمک به دانشمندان علوم اجتماعی تدارک دیده نشد و حمایت‌ها به‌صورت آشکار و در غالب مؤسسات رسمی دولتی صورت می‌گرفت. به‌عنوان مثال، در آمریکا بخش مهمی از تأمین مالی علوم اجتماعی که در آن مقطع توسط بنیاد کارنگی صورت می‌گرفت، تحت تأثیر روابط نظامی-امنیتی بود. برنامه‌های علوم اجتماعی در کارنگی و وزارت دفاع، از یکدیگر منفک و مجزا

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۵

نبودند. مطالعات سیمپسون هم‌پوشانی چشمگیری از لحاظ پرسنل، اولویت‌های سرمایه‌گذاری و منابع داده‌ها میان این دو بخش نشان می‌دهد. او نتیجه می‌گیرد که مشابهنها بدین معنی است که آن دو برنامه به‌واقع با یکدیگر، هماهنگ و مکمل همدیگر بودند و این مسئله به‌ویژه در مورد طرح‌های بزرگ‌تر و پرمفعت‌تر که حرفه‌های دانشگاهی را در آمریکا می‌سازند یا از هم می‌پاشند، صدق می‌کند (سیمپسون، ۱۳۹۶: ۷۹).

منابع مالی سایر مراکز عمده تحقیقات اجتماعی همچون مرکز ملی افکارسنجی، مرکز تحقیقات پیمایشی دانشگاه میشیگان و اداره تحقیقات اجتماعی کاربردی دانشگاه کلمبیا نیز وابسته به بودجه نهادهای امنیتی بود. مرکز ملی افکارسنجی تقریباً ۹۰ درصد بودجه‌اش در دهه ۵۰ از سوی نهادهای نظامی یا پروژه‌های نظامی تأمین می‌شد. به اعتقاد سیمپسون جنگ گره نقطه عطفی بود که قدرت شبکه روابط نظامی-امنیتی را به‌اوج رساند. بسیاری از دانشمندان مطرح علوم اجتماعی همچون لرنر، ویلبر شرام و جان رابلی به انواع طرح‌های مطالعاتی در کره مشغول شدند و همین افراد کتاب‌های درسی رشته‌های خود را نوشتند، عضو شوراهای سردبیری بودند و در مجموع روایت خود را نهادینه کردند.

همزمان با وابسته‌شدن نهادهای علمی آمریکا به حمایت‌های مالی و سازمانی نهادهای امنیتی، هرگونه خللی یا توقفی در این روند حمایتی می‌توانست تبعات ناخوشایندی داشته باشد؛ اما طی سال‌های موردبررسی سیمپسون یعنی ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰، حمایتی مستمر و بی‌وقفه از برنامه‌های مطالعاتی علوم اجتماعی صورت گرفت. این حمایت‌ها در شرایطی که وضعیت اقتصادی و فضای رقابت‌های بین‌المللی، سبب شده بود اقتصاد علم به‌تنهایی نتواند به بقای خود ادامه دهد، نقش بسیار پراهمیتی در شکل‌گیری جریان‌های علمی مسلط داشت. استمرار حمایت نهادهای امنیتی با ایجاد ثبات و پایداری نسبی در میان حلقه‌ای از دانشمندان علوم اجتماعی و پاسخ به نیازهای آن‌ها توانست نتایج ارزنده‌ای داشته باشد و انباشت پیوسته علوم اجتماعی در آمریکا را تسهیل کند. به‌عنوان مثال، مطالعات اولیه درخصوص ارتباطات که پیمایش‌های ملی بزرگ و افکارسنجی را دربرمی‌گرفت، به‌آرامی به حوزه‌های وسیع‌تر اجتماعی گسترش یافت و مسائل مرتبط با تغییر اجتماعی و ثبات را نیز شامل شد. به‌این ترتیب، نسل اول مطالعات جنگ روانی در دهه ۴۰ و ۵۰ در سال‌های بعد و در نسل دوم خود به‌سوی عرصه‌های پیچیده‌تری همچون مطالعات توسعه‌گرایش یافت که می‌توانست طرح‌های کلان‌تر اقدام برای سیا و دستگاه‌های امنیتی تدارک ببیند. این نسل جدید حاصل شکست الگوهای ساده علت و معلولی بود و درعوض ترکیبی از برنامه‌های کنترل اجتماعی به همراه عملیات روانی و اقدامات ضد شورش را پیشنهاد می‌کرد. مطالعات موریس جانوویتز

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطاتسال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۷۶

در خصوص نقش نیروهای نظامی در جامعه طی دهه ۶۰ ابعاد وسیعی از توان ساخت اجتماعی نهادهای امنیتی را آشکار می‌کند.

به نظر می‌رسد روابط نهادهای امنیتی با ساخت علوم اجتماعی را بتوان در ۳ دوره اصلی طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی برداشت آزادی از مطالعه سیگل با عنوان روندهای توسعه و تحول علوم اجتماعی نظامی در خصوص نقش علوم اجتماعی در نظامی‌گری است که می‌تواند الگوهای تحول در این روابط را نشان دهد. در دوره اول که سال‌های منتهی به جنگ جهانی دوم و تا دهه ۶۰ را پوشش می‌دهد، نظامیان به‌عنوان حامیان پر قدرت علوم اجتماعی تأثیرات فراوانی در فرم‌دهی و تعریف حیطه‌های پژوهش اجتماعی داشتند. این وضعیت کم‌وبیش در اقصی نقاط جهان حاکم بود. در این دوره شکل‌گیری بسیاری از گرایش‌های علوم اجتماعی از جمله روان‌شناسی، ارتباطات، انسان‌شناسی و توسعه به‌طور مستقیم وابسته به حمایت‌های نظامی‌امنیتی بود. حمایت‌های نظامیان بخش اعظم بودجه تحقیقات اجتماعی را تشکیل می‌داد و دانشمندان علوم اجتماعی در خدمت ارائه راهکارهایی کاربردی برای مسائل نظامی و امنیتی بودند.

در دوره دوم، از میانه‌های دهه ۶۰ تا حداقل دو دهه پس‌از آن، نظامیان خود به سوژه مطالعه دانشمندان علوم اجتماعی مبدل شدند. در آمریکا تحولات و مخالفت‌های اجتماعی علیه جنگ ویتنام و به‌طور کلی قدرت‌گیری فراوان نظامیان و مداخلات اجتماعی وسیع آن‌ها نقش پراهمیتی در این چرخش داشت. مطالعات مهمی توسط هانتینگتون در کتاب دولت و سرباز (۱۹۵۷) و موریس جانویتز در کتاب سرباز حرفه‌ای (۱۹۶۰) صورت گرفت که به بررسی نقش نظامیان قدرتمند به‌عنوان یک نهاد حرفه‌ای در سیاست و جامعه می‌پرداختند. هانتینگتون در مطالعه پرسروصدای خود تصریح می‌کند که اکنون که نظامیان به‌عنوان نهادی حرفه‌ای و قدرتمندی درآمده‌اند، مطالعهٔ تئوریک آن‌ها و عملکردشان در ساختار سیاسی آمریکا یک ضرورت است (هانتینگتون، ۱۹۵۷: ۳). سوژه‌شدن نظامیان برای مطالعه دانشمندان علوم اجتماعی نتایج درخشانی برای گسترش و تعمیق علوم اجتماعی به‌ویژه در گرایش‌هایی همچون سیاست و جامعه‌شناسی داشت. به‌این ترتیب، نهادهای امنیتی این بار به‌عنوان یک کنش‌گر اجتماعی مورد مطالعه، نقش مهمی در گسترش دایره مطالعات علوم اجتماعی ایفا کردند.

سومین دوره از روابط نهادهای امنیتی با علوم اجتماعی ناشی از تحولات اساسی در شیوه‌های جنگ و نیاز حیاتی این نیروها به استفاده از یافته‌های علوم اجتماعی برای بازسازی‌های ساختاری و بازبینی‌های عملیاتی است (کافوریو، ۲۰۰۷: ۲). در سال‌های پس از جنگ سرد، تغییرات اساسی در مأموریت ارتش‌های بزرگ رخ داده‌است، ماهیت تهدیدات دگرگون شده‌اند، الگوهای جدید و قدیم رزم همزمان

باقی مانده‌اند، مبارزه با تروریسم اولویت یافته و بر پیچیدگی تحلیل‌های اطلاعاتی افزوده شده‌است. تمامی این عوامل پرسش‌های اجتماعی فراوانی را مقابل افسران نظامی و اطلاعاتی قرار داده‌است که بدون کمک از دانشمندان علوم اجتماعی قادر به حل آن‌ها نیستند. در نتیجه بسیاری از استراتژی‌های غیرنظامی همچون کوچک‌سازی، برون‌سپاری تولید و عملیات یا اثربخشی منابع توسط نهادهای نظامی-امنیتی به کار گرفته شده‌اند و از دانشمندان علوم اجتماعی برای نحوه پیاده‌کردن این استراتژی‌های غیرنظامی یاری گرفته‌اند. به این ترتیب، اکنون پرسش نهادهای نظامی و امنیتی این است که چگونه می‌توان علوم اجتماعی را برای تصمیم‌گیری بهتر در امور نظامی به کار گرفت؟ این پرسش نوید دور جدیدی از حضور وسیع‌تر علوم اجتماعی در خدمت نهادهای امنیتی طی سال‌های آینده را می‌دهد.

اکنون پرسش‌های افسران نظامی و اطلاعاتی از پژوهشگران علوم اجتماعی تغییر کرده‌است، اما اصل رابطه و نقش این نیروها در شکل‌گیری عرصه‌های جدید مطالعاتی همچنان پابرجاست. مثلاً اقدامات ضدتروریستی نیازمند مطالعات وسیع انسان‌شناسی و مطالعات مذهبی است. دستورالعمل ۳-۲۴ ضد شورش تفنگ‌داران دریایی آمریکا بر لزوم تلفیق دانش علوم اجتماعی با برنامه‌های نظامی تأکید می‌کند. یکی از مهم‌ترین اقدامات جدید در این خصوص ابتکار عمل موسوم به مینروا^۴ است که در دوره وزارت رابرت گیتس در پنتاگون آغاز شد. این طرح، حمایت از برنامه‌های بلندمدتی را که بتوانند آگاهی‌های جدید در تفکر استراتژیک ایجاد کنند، در دستور کار دارد. چارچوب‌های طراحی این برنامه بسیار جالب توجه‌است؛ مثلاً محدودیتی برای پژوهشگران ایجاد نمی‌کند، انتشار کامل نتایج مطالعات آن‌ها را ممکن می‌سازد و مداخله‌ای در فرایندهای پژوهش آن‌ها نمی‌کند، اما اولویت‌ها و موضوعات پژوهش را معلوم می‌سازد (کالهنون^۵، ۲۰۱۰: ۱۱۰۲). اهمیت طرح‌هایی نظیر مینروا در این است که با تعریف موضوع جهت‌دهی‌های جدیدی در علوم اجتماعی ایجاد می‌کنند و روند ساخت آن را متأثر می‌سازند. به نظر می‌رسد در این دور جدید رشته‌هایی همچون انسان‌شناسی، مطالعات منطقه‌ای، جامعه‌شناسی کیفی، سیاست مقایسه‌ای و مطالعات اسلامی بیشتر شده‌است.

۴. تأثیرات و نتایج وابستگی علوم اجتماعی به نهادهای امنیتی

تأثیرپذیری‌های دانش از قدرت به‌ویژه در عرصه‌های عریان قدرت همچون نهادهای امنیتی به‌صورت بالقوه می‌تواند انحرافات در مسیر رشد علم پدید آورد و آن را از اهداف انسانی‌اش دور سازد. کالهنون در این باره می‌نویسد: «پژوهشگران نه تنها نگران انگیزه‌ها و اهداف وزارت دفاع از حمایت‌های مالی هستند، بلکه نگران‌اند

که تصمیمات نظامیان درخصوص حمایت از موضوعاتی خاص موجب بازتاب نظرات نظامیان در تحقیق شود» (کالهن، ۲۰۱۰: ۱۱۰۳)؛ اما حقیقت این است که تأثیرپذیری علم از این نیروها الزاماً منفی نیست. بدین معنی که نمی‌توان با نگاهی ارزشی و آکنده‌به‌تردید تأثیرات این حمایت‌ها را بررسی کرد، زیرا همان‌طور که مطالعاتی از قبیل مطالعات سیمپسون نشان می‌دهد در صورت عدم حمایت نهادهای امنیتی از علوم اجتماعی، بی‌شک بسیاری از پیشرفت‌های علوم اجتماعی در سال‌های بعد رخ نمی‌داد. علاوه‌بر این، رابطه میان نهادهای امنیتی با علوم اجتماعی دوسویه و تأثیرپذیر از یکدیگر است. از این منظر، علوم اجتماعی نقش مهمی در کاهش هزینه‌های انسانی جنگ‌ها و خشونت‌های امنیتی داشته‌است. بررسی حمایت‌های پیدا و پنهان نهادهای امنیتی از علوم اجتماعی، نشان می‌دهد روند ساخت علوم اجتماعی به‌ویژه در آمریکا طی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به چند شکل اساسی از این حمایت‌ها متأثر شده‌است.

- حفظ استقلال درعین کنترل الگوهای دسترسی: از دیدگاه دانشمندان آمریکایی، حفظ استقلال نسبی آن‌ها در فرایند تحقیق و محتوای یافته‌های‌شان یکی از جنبه‌های مطلوب سرمایه‌گذاری دولت در تحقیقات اجتماعی بود (بیدرمن و گرفورد^۵، ۱۹۶۸: ۴۶-۴۷). الزامات سخت‌گیرانه‌ای برای تولید محتوا مطابق نظر فرماندهان و مأموران امنیتی وجود نداشت و در عوض آن‌ها دست محققان علوم اجتماعی را برای ارائه آزادانه نتایج تحقیقاتشان باز گذاشته بودند. این سنت در برنامه‌های حمایتی جدید از جمله ابتکار مینروا ادامه دارد؛ اما به‌نظر می‌رسد این استقلال به‌میزان زیادی نسبی بود، زیرا همچنان دسترسی به بسیاری از منابع علمی از جمله امکان انتشار یافته‌های تحقیق در مجلات معتبر، اخذ حمایت‌های مالی مناسب یا عضویت در شوراهای تحریریه وابسته به جلب نظر نهادهای نظامی-امنیتی حامی بود. حداقل تأثیر این وابستگی در کسب دسترسی، تأثیر گرفتن سوزدها و موضوعات مورد مطالعه از نیازهای حامیان مالی بود. کاهش استقلال عمل پژوهشگران در انتخاب موضوعات پژوهش نقش مهمی در استقلال علمی آن‌ها داشت. البته این وضعیت، امروزه با تنوع وسیع حامیان مالی تحقیقات اجتماعی کم‌رنگ شده‌است.

- گروه‌های مرجع، شبکه‌های غیررسمی و شکل‌گیری روایت‌های رسمی: نظام‌مندشدن ارتباط میان محققان و نهادهای امنیتی در قالب کمیته‌های مشترک یا طرح‌های پژوهشی بزرگ که منابع مالی را کنترل می‌کردند، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم گروه‌های مرجع قدرتمندی از محققان و مدیران نظامی و اطلاعاتی را در مراکز تحقیقات اجتماعی قرار داد که روایت ویژه خود از علوم اجتماعی را نمایندگی می‌کردند. شبکه‌ای از نخبگان هم‌باور و هم‌رأی شکل گرفته بودند. نکته

اساسی در این جاست که به رسمیت نشناختن این گروه‌های مرجع منجر به حذف دانشمندانی می‌شد که طرح‌های تحقیقاتی آن‌ها با این گروه‌ها مطابقت نداشتند. این وضعیت یک روایت مسلط مورد حمایت گروه‌های مرجع را سامان می‌داد که لازمه کسب حمایت مالی، اندیشه در قالب آن روایت مسلط بود. سیمپسون با تمرکز بر محتوا و هیئت تحریریه چندین فصلنامه مطرح علوم اجتماعی این روند را در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ به خوبی تصویر کرده‌است. وی شواهدی ارائه می‌کند که چگونه نظرات دانشمندان مستقل یا تحقیقاتی که نتایج آن خارج از روایت مسلط مورد نظر آژانس‌های امنیتی بود، می‌توانست ریسک‌های جدی برای مطرح‌کننده در پی داشته باشد و حتی به محرومیت حرفه‌ای، بازجویی‌های اف.بی.ای، حملات مطبوعاتی و خشونت منجر شود. این وضعیت در سال‌های بعد به‌ویژه در دور دوم رابطه نهادهای امنیتی با علوم اجتماع و همزمان با سوژه شدن خود این نیروها به‌عنوان مسئله مورد مطالعه، کم‌رنگ‌تر شد.

- کاربردی شدن مطالعات اجتماعی: نهادهای امنیتی از حمایت‌های‌شان به‌دنبال پاسخ به برخی نیازهای عینی و کاربردی در بهتر کردن مدیریت صحنه نبرد یا تحلیل‌های اطلاعاتی خود بودند. این نیاز به معنای حمایت بیشتر از تحقیقات کاربردی علوم اجتماعی است و همین امر تأثیر مهمی بر ساخت و نحوه رشد علوم اجتماعی در آمریکا دارد. به طوری که تحقیقات کاربردی در اولویت قرار گرفت و ماهیت علوم اجتماعی آمریکایی را هرچه بیشتر کاربردی ساخت.

- تغییر فرم و روش‌شناسی مطالعات اجتماعی: نیاز به انجام مطالعات کاربردی موجب بارور شدن الگوهای معینی از روش پژوهش و تکنیک‌های تحقیق شد. روش‌های پژوهش کمی بدین منظور مناسب‌تر بودند و در نتیجه از توسعه روش‌های کمی حمایت بیشتری شد. حمایت برای توسعه و بهبود انواع تکنیک‌های پیمایشی و نظرسنجی با پشتیبانی از سازمان‌های پیمایش‌گر پیش‌رو، سرمایه‌گذاری در توسعه روش‌های تحقیق تجربی و تأمین بودجه در راستای به‌کارگیری رایانه در تحقیقات اجتماعی برخی از موارد تأثیرگذاری نهادهای امنیتی بر روش‌های تحقیق است. یکی از نمونه‌های کلاسیک تأثیرگذاری برنامه‌های نظامی در روش‌شناسی، پروژه سرباز آمریکایی زیر نظر ساموئل استافر است که به تعبیر فصلنامه روانشناسی اجتماعی آمریکا تأثیرات روش‌شناسی‌اش در نظرسنجی، تحلیل محتوا و تحقیق تجربی تا ۲۵ سال پس از انتشارش در سال ۱۹۴۹ ادامه داشته‌است.

- غالب شدن نگاه دولت‌محور در علوم اجتماعی: بخش بنیادین نیاز نهادهای امنیتی تأمین ابزارهایی برای تقویت کنترل اجتماعی بود. تعامل و همگرایی نزدیک نهادهای دانشگاهی با این نیروها، فرصت مهاجرت نگاه کنترل اجتماعی از نهادهای امنیتی به پژوهشگران علوم اجتماعی را فراهم کرد. این سبب شد، محتوای علوم

اجتماعی تولیدشده در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ به‌میزان زیادی ضرورت کنترل اجتماعی را به‌عنوان یک پیش‌فرض مهم در نظر بگیرد. در این نگاه علوم اجتماعی ابزاری لازم برای نخبگان اداره‌کننده جامعه تلقی می‌شد تا با آن کنترل کامل‌تری بر نظام اجتماعی اعمال کنند. نگاهی از بالا و برخلاف فهم دموکراتیک و مردم‌مدار از جامعه. نهادهای امنیتی تأثیر فراوانی بر غالب‌شدن این نگاه داشتند که می‌توان از ابزارهای خشونت و ترغیب به‌صورت علمی برای مدیریت موفق جامعه و حفظ نظم استفاده کرد، اما این وضعیت نیز در سال‌های بعد به‌شکل متعادل‌تری دست‌خوش تغییر شد؛ اگرچه تأثیرات ژرف آن بر بنیان‌های علوم اجتماعی باقی مانده‌است.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۸۱

۵. جمع‌بندی: درس‌هایی برای ایران

یافته‌های کتاب دانش ارتباطات و جنگ روانی شواهدی جذاب و دقیق از تأثیرپذیری دانش ارتباطات از اهداف نظامی-امنیتی به‌ویژه برنامه جنگ روانی ارائه کرد. بررسی‌های تکمیلی این مقاله نیز نشان می‌دهد که روابط نهادهای امنیتی با علوم اجتماعی محدود به آمریکا نبوده‌است و تحولات پس از جنگ جهانی دوم حداقل ۳ دوره اصلی از رابطه علوم اجتماعی با این نیروها را در سراسر جهان رقم زده‌است. در نتیجه این دوره‌های متناوب رابطه نظامیان با علوم اجتماعی، تأثیرات متفاوت محتوایی، روشی و فرمی بر علوم اجتماعی وارد شده‌است. درحقیقت این نگاه از منظر جامعه‌شناسی معرفت، متضمن تغییر روند ساخت علوم اجتماعی به‌دنبال مداخلات نیروهای نظامی بوده‌است، اما این مداخلات همواره نتایج منفی دربر نداشته‌اند، بلکه در بسیاری از موارد، نهادهای امنیتی به‌عنوان نیروی پیشران رشد علم عمل کرده‌اند و همان‌طور که سیمپسون درمورد دانش ارتباطات نشان می‌دهد، سبب شدند یک گرایش مسلط علمی پدید آید، رشد کند و به استقلال معرفتی دست پیدا کند. درحقیقت بیش از آن که رابطه نهادهای امنیتی یک رابطه یک‌سویه و قدرت‌مدار از ناحیه نظامیان و اطلاعاتی‌ها باشد، بیشتر رابطه‌ای دوسویه بوده‌است که هریک خدمات ارزشمندی به یکدیگر ارائه کرده‌اند. از یک‌سو حمایت‌های مالی و پشتیبانی‌های لجستیکی نظامیان، فرصت‌های جدیدی را برای شکوفایی علمی فراهم کرد و از سوی دیگر راهکارها و شناخت علمی ارائه‌شده از دانشمندان علوم اجتماعی، اثربخشی نهادهای امنیتی را بهبود بخشید و آن‌ها را در اتخاذ تصمیمات صحیح‌تری یاری کرده‌است.

به‌نظر می‌رسد در ایران، رابطه نهادهای امنیتی با پژوهشگران علوم اجتماعی دچار نقصان و کاستی است و همین امر علاوه‌بر اتلاف منابع، فرصت خدمات متقابل این دو نیروی تأثیرگذار اجتماعی به یکدیگر را از میان می‌برد. بررسی تجربیات جهانی از جمله تاریخ تحول این روابط در پس از جنگ جهانی دوم، ۳

درس کلیدی را برای بهبود این رابط در ایران گوشزد می‌کند: اول، ضرورت اصلاح رویکرد منفی جامعه علمی ایران در همکاری با نهادهای امنیتی. این واقعیت قابل کتمان نیست که بخش مهمی از نخبگان و روشن‌فکران ایرانی همکاری علمی سازنده‌ای با این نیروها نداشته‌اند و از این موضوع عموماً به‌عنوان یک سابقه نچندان مثبت یاد می‌شود. در حالی که مرور تاریخ جهانی واقعیت دیگری را نشان می‌دهد، دال بر این که طیف متنوعی از بزرگ‌ترین متفکران قرن بیستم برنامه‌های بلندمدت مطالعاتی خود را با حمایت نهادهای امنیتی استمرار بخشیده‌اند. ساموئل هانتینگتون، گابریل آلموند، هارولد لاسول، نوربرت واینر در امریکا و لقبور، آلکسی لیوپانف، آندری کولموگروف، آکسل برگ در شوروی نمونه‌ای از این دانشمندان برجسته بودند؛

دوم این‌که مطالعه نهادهای امنیتی به‌عنوان یک سوژه مطالعاتی توسط پژوهشگران علوم اجتماعی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است تا فرصت اصلاحات ساختاری برای این نیروها را فراهم آورد. درحقیقت مطالعه روابط نظامی-غیرنظامی در ایران به‌معنای بررسی تأثیرات جامعه بر نهادهای امنیتی و نقش این نیروها در ساخت سیاسی و اجتماعی جامعه عمدتاً تنها محدود به انتقادات بی‌حاصل روشن‌فکری و یا متن‌های محدود درسی درخصوص جامعه‌شناسی جنگ است و از مطالعات دانشگاهی و علمی دقیق در این موضوعات خبری نیست. این عامل نه به‌واسطه محدودیت‌های سیستمی، بلکه به‌نظر می‌رسد بیشتر به‌دلیل عدم تسلط پژوهشگران علوم اجتماعی بر مناسبات تفکر استراتژیک در ایران است که محدودیت‌های اساسی برای مطالعات جدی توسط آنان ایجاد می‌کند و در نتیجه آن‌ها را به‌سوی کلی‌گویی‌های انتقادی روشن‌فکری سوق می‌دهد.

سوم، ضرورت اصلاح سیاست‌های علمی-پژوهشی نهادهای امنیتی برای اثربخش کردن بیشتر هزینه‌هایی است که در تحقیقات اجتماعی صورت می‌گیرد. این اصلاحات می‌تواند شامل اصلاح نظام محرمانگی تحقیقات با هدف کاهش بایگانی‌شدن مطالعات در آرشیو اسناد طبقه‌بندی‌شده باشد. همچنین به‌رسمیت‌شناختن حقوق مالکیت پدیدآورندگان، احترام به استقلال علمی پژوهشگران در فرایند تحقیق، بهبود ساختار انتشار تحقیقات با هدف ارتقاء دسترسی مخاطبان عمومی به نتایج پژوهش‌ها از دیگر اصلاحات ضروری است، اما به‌نظر مهم‌ترین تحول در این عرصه، حرکت به‌سوی طراحی برنامه‌های بلندمدت تحقیقاتی است که امکان تمرکز طولانی پژوهشگران علوم اجتماعی در یک عرصه معین را فراهم می‌کند.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطاتسال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۸۲

1. Gerovitch
2. Obratsov
3. Segal
4. Huntington
5. Caforio
6. Minerva Initiative
7. Calhonn
8. Biderman & Crwford

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال چهارم، شماره ۱۵
پاییز ۱۳۹۶

۸۳

منابع

- سیمپسون، کریستوفر. (۱۳۹۶). دانش ارتباطات و جنگ روانی، انتشارات علمی و فرهنگی و پژوهشگاه هنر و ارتباطات.
- دیوسالار، عبدالرسول. (۱۳۸۵). راهبردها و معماری کلان فرماندهی و کنترل در روسیه: جنگ اطلاعات، مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- Biderman, Albert and Crawford, Elisabeth. (1968), *The Political Economy of Social Research: The case of Sociology*, Springfield.
- Gerovitch, Slava. (2002), *From Newspeak to Cyber Speak*, MIT Press.
- Obratsov, Igor. (2003), *The Study of the Military and Society in Russia in Armed Forces & International Security: Global Trends and Issues*, Jean Callaghan and Franz Kernic (eds). Munster: Lit Verlag.
- Segal, David R. (2007), *Current Development and Trends in Social Research on the Military” in Social Sciences and the Military: An Interdisciplinary Overview*, Giuseppe Caforio (ed). Routledge.
- Caforio, Giuseppe. (2007), *The Interdisciplinary and Cross-National Character of Social Science Studies on the Military in Social Sciences and the Military: An Interdisciplinary Overview*, Giuseppe Caforio (ed). Routledge.
- Calhoun, Craig. (2010), “Social Science Research and Military Agendas: Safe Distance or Bridging a Troubling Divide?”, *Perspectives on Politics*, N 8 (40).